

چگونگی تحول زیدیّه به امامیه در طبرستان با تکیه بر باورهای اعتقادی

علی امامی فر^۱

سید محمود سامانی^۲

مصطفی سلطانی^۳

چکیده

زیدیّه نام فرقه ای منشعب از شیعه است که بعد از قیام زید بن علی در کوفه (۱۲۲ق) تشکیل شده است. این فرقه در گذران حیات خود تطوراتی را تجربه نموده است. تطوراتی که با تشکیل حکومت زیدی در طبرستان و دیلم رقم خورد. اما این حکومت به دلایلی دوام نیاورد و مذهب زیدیّه نیز با فاصله و زمان بیشتری از بین رفت و جای خود را به امامیه داد. سؤال این است که این تحول چه علل و عواملی داشته است؟ بررسی علل تحقق این تغییر مذهب با مراجعه به متون اصیل زیدیّه و توصیف و تحلیل یافته برای تبیین علت ها، موضوع این اثر است. به نظر می‌رسد در کنار علل مختلف، مهم‌ترین علت این امر، ناهمگونی منظومه فکری و اعتقادی، از جمله: امامت (مهدویت، کیفیت انتخاب امام، جواز امامت چند امام در زمان واحد) و اعتقادات دیگری که از این امر ناشی می‌شد، مثل روی آوردن به اعتزال و فقه حنفی و نیز موضوع مهمی مثل عدم اعتقاد و عمل به تقیه، فساد اخلاقی و رفتار آنان و خروج از زی اسلامی، زمینه اضمحلال زیدیّه را در طبرستان فراهم آورد.

واژگان کلیدی

شیعه، زیدیّه، امامیه، مهدویت، تقیه، تحول، باورهای اعتقادی، طبرستان.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن، دانشگاه معارف، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: aef.323@gmail.com

۲. استادیار گروه مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

Email: mahmud.samani@gmail.com

۳. پژوهشگر پژوهشکده حج و زیارت، قم، ایران.

Email: proman.ms@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۲/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۸

طرح مسأله

حرکت و قیام زیدبن علی با نیت امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و دفاع از عزت خود و خانواده‌اش، انجام گرفت. (مفید، ۱۴۱۳ق.) این قیام، جنبش و حرکتی را در مردم، به خصوص شیعیان برای مبارزه با ظلم و ستم حکام اموی و عباسی به وجود آورد که به ایجاد فرقه «زیدیّه» منجر شد. آنها برای تحقق اهداف خود، فعالیت‌هایی انجام دادند از جمله تشکیل حکومت زیدیه در طبرستان بود این حکومت، نقش بسیار مهمی در گسترش تشیع و برداشتن موانع آن در ایران داشته است. مسلمان شدن بخش عظیمی از مردم طبرستان و گیلان به دست سادات علوی و آشنایی آنها با مکتب تشیع و اهل بیت (ولو به شکل زیدی آن)، (مسعودی، ۱۴۰۹). از آثار اعتقادی بر جای مانده از حضور سادات زیدی در این منطقه است.

اما این دولت، دوام چندانی نداشت و به دنبال آن، تفکر زیدی نیز در این سرزمین تداوم نیافت و به مرور زمان، جای خود را به تفکر و مذهب امامیه داد.

سؤال این است که این تحول چه علت یا علل و عواملی داشته است؟

پژوهش حاضر با توصیف و تحلیل یافته‌ها و دست‌یابی به پاسخی برای سوال فوق است تا به تبیین نقش مباحث اعتقادی زیدیه در تحول مذهب به شیعه اثنا عشریه بپردازد.

ریشه اصلی به وجود آمدن زیدیه، اختلاف نظر آنان با امامان باقر و صادق (علیه السلام) در شیوه عملکرد سیاسی و نظامی آنها بود. (کلینی، ۱۳۶۵ش.) این اختلاف و جدایی شیعه امامیه از مسئله امامت شروع شد؛ ولی پس از مدتی به اختلاف در فقه و کلام نیز کشیده شد. آنها در فقه به آرای ابوحنیفه نزدیک شدند. (برقی، ۱۳۷۱ق.) خبیتی در «مقدمه مسند زید» نوشته است: «من مسند زید را مجموعه‌ای یافتم از مسائل فقهی و احکام شرعی مستدل به قرآن و احادیث پیامبر که بیشتر آنها موافق مذهب امام بزرگ ابوحنیفه النعمان (رئیس مذهب حنفی اهل سنت) است» (زید بن علی بن الحسین، بی تا) و در مسائل اعتقادی و کلامی اعتزالی شدند. (ملطی، ۱۴۱۳ق. ؛ سلطانی، مصطفی، تاریخ پژوهان، ۱۳۸۶، ش ۱۱) این انحرافات، زیدیّه را در درون گرفتار تناقض کرد.

زیدیه با اینکه اختلافاتی با امامیه داشتند، از نزدیک‌ترین فرقه‌ها به امامیه به‌شمار

می آیند و نسبت به سایر فرق شیعه، مشترکات بیشتر و اختلافات کمتری با امامیه دارند؛ از این رو، تعاملات بهتر و نزدیک تری بین امامیه و آنها وجود داشته تعاملاتی که نقش مهمی در تحول مورد بحث داشته است. و این تعاملات در زمینه های مختلف، از جمله بین رهبران دو گروه وجود داشته است. (کشی، ۱۴۰۴ق.؛ اصفهانی، ۱۴۱۹ق؛ حلی، ۱۳۴۲ش؛ اطروش، ۱۴۱۸ق.)

این تعامل سازنده، موجب شد تا با کمک حاکمان و حکومت های شیعی (آل باوند، آل بویه، مرعشیان و صفویه) و علمای شیعه در این دیار به مرور زمان، زیدیان از عقاید خود دست برداشته، به مکتب امامیه روی آورند.

در این نوشتار به نقش اعتقادات و باورهای زیدیه در فرایند تحول مذهب زیدیه در طبرستان پرداخته شده است.

زیدیه

«زیدیه» فرقه ای از شیعیان هستند که خود را پیرو زید (۷۹-۱۲۲ق) بن علی (علیه السلام) می دانند و برخلاف آنچه اشعری (اشعری قمی، ۱۳۶۰ش) و نوبختی (نوبختی، ۱۴۰۴ق.) نوشته اند، فرقه زیدیه هیچ ربطی به زید بن حسن (از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام)) ندارد. (کریمیان، ۱۳۸۹ش، ص ۳۶۹-۳۷۰). اگرچه زید بن علی بنیانگذار این تفکر بود، نقشی در بسیاری از مبانی فرقه زیدیه، که بعدها تدوین و شکل یافته، نداشته است.

آنها در اعتراض به شیوه عملکرد ائمه اهل البیت (علیهم السلام) در عمل به تقیه و نیز انگیزه های شخصی و رقابت های خانوادگی، (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۷۴؛ اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۲۶. ر.ک: الهی زاده، ۱۳۸۵ش، ص ۵۸-۲۵۹). خود را از شیعیان و امامان اهل بیت (علیهم السلام) جدا کردند؛ از این رو اختلاف زیدیه با امامیه از امامت شروع شد (عدم نص و انتصاب بعد از علی و حسین، عدم شرط عصمت، انحصار امامت در فرزندان حسن و حسین، دعوت به خویش، قیام به سیف، جواز امامت هم زمان دو امام در دو مکان و جواز امامت مفضول) و به دنبال آن انحراف در مواضع فقهی و کلامی نیز به وجود آمد.

این مسائل، معتقدات مذهبی زیدیه را مجموعه ای ناهماهنگ کرده بود.

نقد عقاید زیدیه، خود به پژوهشی مستقل نیاز دارد؛ ولی در اینجا به چند مسئله اصلی از عقائد آنها که در روند و فرایند تحولات مذهب‌شان مؤثرتر بوده‌اند، بسنده می‌شود.

امامت

مهم‌ترین موضوع برای زیدیه در باب اعتقادات، موضوع امامت است و درباره آن، بیشتر از مسائل دیگر سخن گفته شده است؛ زیدیه امامت را عالی‌ترین مرتبه قدرت در دولت اسلامی می‌داند؛ زیرا مسئله امامت از بزرگ‌ترین مسائل اصول دین است؛ زیرا بندگی خدا، اطاعت از رسول (صلی الله علیه و آله)، برپایی دین، جهاد، تولی، تبری، اجرای حدود و غیره... متفرع بر آن است. بیشترین مشکل را نیز در این موضوع دارند و مشکلات و انحرافات دیگر آنها از همین جا نشئت گرفته است. در تفکر زیدیان فرقی بین امام و خلیفه نیست، در حالی که این دو واژه حامل دو معنای متفاوت‌اند؛ از این رو، در کلام زیدیه، امام از جایگاه مقدس و تعظیم ذاتی برخوردار نیست. در اینجا به تبیین و نقد دیدگاه زیدیه در باب امامت می‌پردازیم.

یکی از مسائل مهم امامت از دیدگاه زیدیه، موضوع شرایط و انتخاب امام است. زیدیه به عصمت و نص بر امام بعد از امام علی و حسنین (علیهم السلام) اعتقاد ندارند؛ (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ ق، ج ۱، ص ۲۶۰). به همین دلیل، آنها برای مشخص نمودن امام، دچار اختلاف و تناقض هستند. آنها از طرفی در مسئله امامت بر این باورند که یکی از راه‌های انتخاب و مشخص کردن امام، دعوت به خویش است. این اعتقاد، دو مشکل اساسی دارد؛

اول این که با این سؤال اساسی روبه‌رو هستند که اگر امام معصوم و منصوب نباشد، چگونه و از چه راهی می‌توان حقانیت ادعای او را تشخیص داد؟ که البته جواب آنها امری است که به تسلسل باطل منتهی می‌شود؛ زیرا اهل حل و عقد، آن گونه که گروهی از زیدیه معتقدند یا مردمی که امام را انتخاب می‌کنند، آن گونه که حاکم جَشمی تصریح کرده است، (سلطانی، ۱۳۹۰ ش، ص ۲۸۶). خطاپذیر هستند و خطای او قطعی است و مطاع نخواهد بود. از طرفی، ممکن است هر کس مدعی امامت شود و در آن صورت، تشخیص حقانیت مدعیان، ناممکن است و این امری پذیرفته‌شده نیست.

و نیز اگر امام معصوم نباشد، ممکن است علل و انگیزه‌های مادی، نفسانی و شخصی در دعوت آنها نقش داشته باشد، کما اینکه میان امامان زیدی این امر مکرر دیده شده است (مرعشی، ۱۳۴۵ش، ص ۱۴۶). و این امر موجب شد تا بسیاری از افراد به ناحق ادعای امامت کردند و موجب اختلاف و تشتت گردیدند و زمینه اضمحلال آنها را فراهم آورد. (مهجوری، ۱۳۴۲ش، ج ۱، ص ۱۱۵ و بعد)

دوم این که این راهی است که اساس مکتب خلفا بر آن شکل گرفته است، که از نظر شیعه و از جمله فرقه زیدیه، مردود و مدعی خلاف آن هستند؛ زیرا آنها معتقدند حداقل، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی و حسنین (علیهم السلام) را با نصّ نصب نموده است. نظریه زیدیه در عدم نص و نصب بعد از امام علی و حسنین (علیهم السلام) و اینکه اهل بیت (فرزندان حسن و حسین) شایسته امامت هستند و هر کس از آنها قیام کند و مردم را به خود فراخواند، حق امامت دارد، اساس امامت در مکتب تشیع را ازین برد و در حقیقت زیدیان با این تفکر در موضوع امامت به نظریه خلافت در مکتب خلفا نزدیک شدند و نیز با پذیرش امامت مفصول، خلافت خلفا را تأیید کرده، پذیرفتند. (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۰). نظر زیدیه جارودیه که در طبرستان حضور داشتند (شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۹۶) (مورد بحث ما هستند)، در مسئله امامت و خلافت نیز دچار تناقض است؛ از طرفی، آنها غاصبان حق امام علی (علیه السلام)، یعنی خلفا را کافر و فاسق می‌دانند و از طرف دیگر در مورد آنها با مماشات یاد می‌کنند؛ البته این مسئله ابتدا از طرف خود زید مطرح شده است. «... کوفیان به زید گفتند: ما تو را علیه دشمنانت یاری می‌کنیم؛ اما می‌خواهیم نظرت را درباره ابوبکر و عمر، که در حق جدت علی بن ابی‌طالب ظلم کرده‌اند، بدانیم. زید در جواب آنها گفت: من درباره آن دو جز نیکی نمی‌گویم و از پدرم نیز جز نیکی درباره آنها چیزی نشنیده‌ام.» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۷، ص ۱۸۰؛ مسکویه، ۱۳۷۹ش، ج ۳، ص ۱۴۱؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م، ج ۵، ص ۲۴۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۳۳۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴؛ اعتصامی، ۱۳۹۵ش، ص ۲۱۸) این در حالی است که آنها اولین ظالمان در حق اهل بیت (علیهم السلام) بودند. زیدیه امامت حضرت علی را منصوص و خلفا را غاصب و ظالم در حق او می‌دانند.

این سخن زید اگر درست هم نباشد، اما اصل مماشات با آنها بوده است. «و این فرقه از میان فرقه‌های شیعه بیشترین میزان از تساهل را نسبت به اهل سنت دارند و نزدیک‌ترین گروه به آنها هستند. آن‌ها ابوبکر و عمر و صحابه‌ای که خلافت بلافضل علی را قبول ندارند، تکفیر نمی‌کنند و اکثر آنها در اصول، پیرو اعتزال و در فروع، پیرو مذهب ابوحنیفه هستند، مگر در مسائل بسیار نادر.» (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۱۴۹؛ همان، ۱۴۰۰ق، ص ۶۵؛ سلطانی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۸ و ۳۱).

این تساهل موجب شد کسانی مثل بتریه به وجود آمدند و در کنار زید قرار گرفتند که محبت علی و حسن و حسین (علیهم السلام) را با محبت ابوبکر و عمر جمع کنند. (کشی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۰۵).

بنابراین، دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از این حرف و موضع زید، سوءاستفاده کردند و آن را به نفع خلفا و در توجیه و حقانیت آنها به کار گرفتند؛ از طرفی برای شیعیان، که خلفا و جانشینان آنها (بنی‌امیه) را غاصب حق اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنان آنها می‌دانستند، قابل قبول و توجیه نبود و به همین دلیل، بسیاری از آنها در همان ابتدا از زید بریدند. در طول تاریخ نیز این مسئله برای بسیاری از شیعیان زیدی قابل قبول نبود و به همین دلیل، به مرور زمان از زیدیه جدا شدند و یکی از اموری که در تحول مذهب زیدی بسیار مهم و تأثیرگذار بوده، این مسئله است. «پس از آن بیشتر زیدیه از قول به جواز امامت شخص مفضول عدول کردند و همانند شیعیان، از [برخی از] صحابه بدگویی می‌کردند.»^۱ (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۳) ناصر کبیر، از رهبران بزرگ علوی در طبرستان نیز در بسیاری از احکام، برخلاف زیدیه، به امامیه نزدیک شد. (موسوی‌نژاد، هفت آسمان، ش ۱۱؛ جعفریان، ۱۴۰۸ق، ص ۳۵۵). او در زمینه احکام مربوط به طلاق و ارث و نیز مسح پا نظراتی موافق با مذهب امامیه داشت. (مادلونگ، منافیان، طلوع، سال ۴ ش ۱۸ ص ۱۷۶-۱۹۲). او در امر تقیه نیز به امامیه نزدیک بود. (مفید، ۱۴۱۳ء، ج ۲، ص ۲۳)

زیدیان چون از امامان از اهل بیت (علیهم السلام) جدا شدند، پشتوانه فکری خود را از

۱. «و اکثر زیدیان از قول به امامت مفضول، تمایل پیدا کردند و مثل امامیه در مورد خلفا سخن می‌گفتند.»

دست دادند و خود نیز توان تبیین صحیح و دفاع از عقاید خود را نداشتند، این امر سبب شد تا آنها در مباحث اعتقادی، تحت تأثیر کامل نظام فکری اعتزال قرار گرفتند، تا جایی که معتزله را بخشی از زیدیه دانسته‌اند. این زمینه از پیش وجود داشت؛ زیرا زید شاگردی واصل بن عطا بانی اعتزال را نموده بود. (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۰). امام باقر (علیه السلام) به او اعتراض کرد و بین زید و آن حضرت در این زمینه گفت‌وگو شد (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۱). و از نظر فقهی نیز مکتب رأی ابوحنیفه، که در عراق نفوذ داشت، مورد قبول زیدیان قرار گرفت. زیدیه معتقد به قیاس هستند و در کنار منابع چهارگانه فقه شیعه «استحسان» و «مصلح مرسله» را نیز قبول دارند. «بدان که اعتقاد زیدیان در اصول کلام، اعتقاد معتزله بود و در فروع با نواصب موافق باشند و نزد ایشان قیاس و رأی و اجتهاد و استحسان دلیل شرعی بود و اکثر مذهب‌شان قیاس و استحسان باشد.» (حسنی رازی، ۱۳۶۴ش، ص ۱۸۷).

مسئله مهدویت یکی از فروع مهم موضوع امامت است. اصل تفکر زیدیه در مورد امامت با اعتقاد به مهدویت، ناسازگار و در تضاد است؛ آنها شرط امام را قیام به سیف می‌دانند و حال آن که از نظر آنها امام غایب این شرط را ندارد؛ عالم زیدی ابوزید عیسی بن محمد بن احمد (م ۳۲۶ق) کتابی به نام «الأشهاد» در رد عقیده شیعه در مورد امامت، از جمله مهدویت نوشته و ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی جواب او را داده است. مرحوم صدوق در کتاب «کمال‌الدین» این گفت‌وگو را آورده است. (ابن بابویه، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۹۴). برخلاف اصل اولیه فوق، دیدگاه زیدیان در بحث مهدویت به شدت مضطرب و با این اصل در تعارض است؛ برخی آن را نفی و برخی تأیید می‌کنند. برخی از آنها در کلامی نفی و در کلامی دیگر تأیید کرده و شرایطی برای امامت نهاده‌اند که با اعتقاد به مهدویت منافات دارد. (حسن، ناجی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۶۶؛ سلطانی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۹۰).

آنها در این موضوع نیز گرفتار اختلاف شده‌اند. فرقه جارودیه (که در طبرستان حضور داشتند) فی الجمله به موضوع مهدویت اعتقاد دارند و در مورد مهدویت با شیعه هم‌عقیده‌اند؛ ولی در مصداق مهدی، بر پنج نظر و فرقه هستند:

ول. محمدیه هستند که قائل به امامت محمد بن عبدالله (معروف به نفس زکیه) هستند و به ظهور و آمدن او اعتقاد دارند و براین باورند که او نه مرده و نه کشته شده، بلکه زنده است و به زودی قیام و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد.

دوم. طالقانیه هستند که معتقدند نفس زکیه کشته شده و اینکه محمد بن القاسم (صاحب طالقان) امام زنده است و براین باورند که او نه مرده و نه کشته شده است.

سوم. عُمریه هستند و همین اعتقاد را درباره یحیی بن عمر دارند؛ همان که در کوفه کشته شد؛ ولی آنها به کشته شدن او اعتقاد ندارند. «و قول الزیدیة مثل ذلك فیمن قتل من أمتها حتی قالوه فی یحیی بن عمر المقتول بشاهی.» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۹).

چهارم. گروهی را نیز به نام حسینیه نقل کرده‌اند که به امامت حسین بن القاسم بن علی بن عبدالله بن محمد بن القاسم الرسی معتقدند. آنها می‌گویند که او نمرده و نخواهد مرد تا زمین را پر از عدل کند و این در حالی است که او در سال ۴۰۴ در یمن کشته شده است.

پنجم. کسانی هستند که فرد معینی را به عنوان مهدی و امام منتظر مشخص نکرده‌اند و معتقدند هر کس از فرزندان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که با شمشیر قیام کند و مردم را به خویش فراخواند، امام خواهد بود؛ (حسن، ناجی، ۱۴۲۱، ص ۱۶۶).

بنابراین، اختلاف در این مسئله مهم نیز سبب تزلزل بنیادین در اعتقادات زیدیه و اختلافات میان آنها و تضعیف آنها شد.

یکی دیگر از اعتقادات شیعه این است که در یک زمان، بیش از یک امام حاکم و مفترض الطاعه وجود ندارد و اگر هم زمان دو امام وجود داشته باشند، یکی از آنها حتماً ساکت خواهد بود؛ (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۱۷۸). زیرا وجود هم‌زمان دو مدیر در یک امت موجب هرج و مرج و اختلال خواهد بود. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۶؛ انبیاء: ۲۲) برخلاف این عقیده شیعی، زیدیان به جواز خروج دو امام در دو منطقه مختلف، معتقد هستند ولو اینکه با هم معارض باشند و اطاعت از هر دو را واجب می‌دانند؛ به بیان دیگر، تعدد ائمه را جایز می‌دانند و می‌گویند: «در صورتی که دو امام از همه جهات مساوی بودند، امام به مأموم تبدیل می‌شود و الا در صورت وجود دو امام باید رعایت افضل، امتن رأیاً، احزم أمراً را نمود؛ همچنین اگر دو امام در دو نقطه، فتوای مخالف هم

بدهند هر دو مصاب هستند» (اطروش، ۱۴۱۸ق، ص ۲۹؛ سلطانی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۷۲). این عقیده یکی از عوامل اصلی مشکلات زیدیه را در طول تاریخ آنها شکل داده است. زیدیه با اعتقاد به مشروعیت چند امام در چند مکان در یک زمان، عامل تضعیف خویش را به دست خود در درون، ایجاد کرده بود؛ از این رو، با وجود هم‌زمان امامان مختلف و در نتیجه وجود اختلافات فکری و پراکندگی سیاسی و اجتماعی، سبب تضعیف و در نتیجه از بین رفتن خود را فراهم آورده بود. این اختلاف و درگیری هم در یمن وجود داشت و هم در طبرستان که اشاره شد.

موروثی شدن امامت، یکی دیگر از مشکلات زیدیه در طبرستان بود که به اضمحلال آنها در این منطقه کمک کرد. از اصول اعتقادی شیعه و از جمله زیدیه در باب امامت این است که امام باید اهلّیت داشته باشد و امامت امری موروثی نیست. از نظر آنها، هر کس از فرزندان حسن و حسین (علیهما السلام) قیام و مردم را به خود دعوت کند و دارای شرایط باشد، می‌تواند امام باشد؛ بر این اساس، شیعیان امامیه را مورد نقد و اعتراض قرار می‌دهند؛ چون امامان شیعه، همه از نسل پیامبر و علی (علیهما السلام) و یکی بعد از دیگری بوده‌اند، و به ظاهر موروثی است. البته امامت از دیدگاه شیعه، موروثی نیست، بلکه امام باید دارای صفاتی، از جمله: عصمت و علم لدنی باشد. ائمه (علیهم السلام) چون دارای صفات و شرایط لازم بوده‌اند، به امامت برگزیده شده‌اند، نه از آن نظر که فرزند امام یا وابسته به پیامبر بوده‌اند. ابن‌قبة رازی در کتاب «نقض الاشهاد» در جواب ابوزید العلوی زیدی، نوشته است: «ای کسی که برای زیدیه استدلال می‌کنی! امر امامت مقامی است که با قرابت و خویشی به دست نمی‌آید، بلکه دارنده آن بایست فضل و علم داشته باشد و با نصّ و توقیف حاصل می‌شود و اگر روا بود امر امامت به واسطه خویشی به نزدیک‌ترین فرد عترت برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد. پس فرق خود و مدّعی آن را بیان کن و دلیل را بنما و بین خود و کسی که می‌گوید اگر امامت بر فرزندان حسن روا باشد بر فرزندان جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندان عباس نیز رواست، چه فرقی وجود دارد؟» (صدوق، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۲۹).

ولی این اصل اعتقادی، توسط زیدیان نقض شد و حسن بن زید، برادرش محمد بن

زید را به جای خود منصوب کرد. او «ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم المعروف بقائم را که داماد حسن زید بود، به دخترش، ام الحسن نام، پدید آورد تا برای ابو عبدالله محمد بن زید که برادرش بود، بیعت ستاند از اهل طبرستان. او را پسران بودند.» (ابن اسفندیار، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۴). از ظاهر این کلام استفاده می‌شود که چون حسن بن زید پسر نداشت، حکومت را به برادرش محمد واگذار کرد و الا برای فرزند خود وصیت می‌نوشت. اصل این قضیه که آیا محمد شرایط و ویژگی‌های لازم برای امامت را داشته، جای سؤال است؛ زیرا هیچ‌یک از زیدیه این دو برادر را به عنوان «امام» قبول ندارند و در هیچ سندی از آنها به عنوان «امام» یاد نکرده‌اند؛ به علاوه، از این دیدگاه که انتصاب را به این شکل قبول ندارند امری نادر و نادرست است و آیا کسان دیگری برای احراز جایگاه امامت وجود نداشتند؟ افرادی مثل ناصر کبیر بودند؛ ولی توجهی به آنها نداشتند. بسیاری از مردم طبرستان از حسن بن زید ناراضی و شاکی بودند و از او به ابو جعفر ژبانه (۲۶۰-۳۶۰ ق) شکایت برده، درخواست کردند به طبرستان بیاید و به جای حسن بن زید بر آنها حکومت کند؛ زیرا او را لایق‌تر می‌دانستند. (رجایی، مهدی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۲۱۰).

محمد بن زید این سنت باطل را از برادر پیروی کرد و فرزند خردسالش را به عنوان ولی عهد خود معرفی نمود. «...چندی آنجا بماند تا سنه ثلث و سبعین و مائتین (۲۷۳) بآمل آمد و سنت فرزند خویش زید بن محمد زید فرمود و بولایت عهد پدید آورد و بر منابر و دراهم نام او با نام خویش ملحق گردانید.» (ابن اسفندیار، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۴). این امر به عنوان یک سنت سیئه برای ناصر کبیر مشکل ساز شد؛ زیرا تنها ناصر کبیر بود که بر این اصل از اصول اعتقادی زیدیه پافشاری کرد و هیچ‌یک از فرزندان او به عنوان جانشین خود قرار نداد، بلکه حسن بن قاسم را به دلیل داشتن شرایط و صلاحیت به عنوان رهبر زیدیان بعد از خود معرفی کرد (مادلونگ، ۱۹۸۷ م، ص ۹۵)؛ ولی فرزندان ناصر توقع داشتند او نیز همانند حسن و محمد فرزندان زید، آنها را به عنوان جانشین خود قرار دهد و چون آنها را جانشین خود نکرد، بر سر ریاست که آن را ارث پدر می‌پنداشتند، بدون داشتن اهلیت، در مقابل پدر ایستادند و با حسن بن قاسم مخالفت کرده، به جان یکدیگر افتادند و زمینه زوال حکومت زیدیان را مهیا کردند. (ابن اسفندیار، ۱۳۸۶ش، ج ۱،

ص ۲۹۸). این مسئله به این موارد اختصاص نداشت بلکه موروثی شدن امامت، در دیگر امیران زیدی نیز دیده شده است. (رحمتی، تاریخ ایران، دوره ۳، ش ۱۳۸۸، ۱ ش) این امر، علاوه بر آنکه با مبانی اعتقادی زیدیه منافات داشت، زمینه‌ها و موجبات اختلافات و درگیری‌های بعدی را میان زیدیان فراهم آورد؛ همچنین جایگاه امامت را میان زیدیان تنزل داد.

اعتقاد زیدیان به جهاد دائم

موضوع دیگری که می‌توان از آن به عنوان یکی از علل زوال زیدیه یاد کرد، جنگ‌های زیاد آنها بود.

این امر دلایلی داشت که می‌توان به این علت‌ها اشاره کرد:

اول: اعتقاد زیدیه به جهاد دائمی است. امر به معروف و جهاد، یکی از آموزه‌های اصلی زیدیه است و اینکه امام باید «شاهر بالسیف» باشد. علت اصلی جدایی آنها از ائمه (علیهم السلام) همین موضوع بود که آنها را اهل جهاد نمی‌دانستند. «زیدیه می‌گویند: هیچ اختلافی بین ما و جعفر نیست، الا اینکه او جهاد نمی‌کند و به آن اعتقادی ندارد» (کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۵، ص ۱۹). «بدان که اعتقاد زیدیان ... و جمله ائمه معصوم را از زین العابدین تا مهدی گمراه دانند و گویند هر که به امامت زید نگوید و جهاد واجب نداند کافر بود.» (حسنی رازی، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۸۷).

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| وقالت الطائفه الزیدیه | مقاله لم تک بالمرضیه |
| بان کل قائم یقوم من | نسل الحسین بن علی الحسن |
| بسیفه یدعو الی التقدم | فهو الامام دون من لم یقم |

(ابن حیون، نعمان بن محمد، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۳۱۸)

حسن بن زید بنیان‌گذار حکومت علوی در طبرستان از ابتدای ورودش تا زمانی که از دنیا رفت در جنگ بود.

این تفکر موجب جنگ‌های دائم و از بین رفتن امکانات و نیروها و ایجاد دشمنان فراوان و در نتیجه موجب خستگی و نفرت مردم از آنها شده بود.

دوم: جنگ‌های تحمیلی. بسیاری از جنگ‌هایی که زیدیه با آنها درگیر بودند، جنگ‌های ناخواسته‌ای بود که از طرف دولت‌های مخالف، مثل دستگاه خلافت سامانیان، صفاریان و برخی حکام محلی بر آنها تحمیل می‌شد و زیدیان در مقام دفاع بودند. سوم: مشکلات ناشی از ویژگی‌های جغرافیایی طبرستان بود. مساحت کم و محدود بودن سرزمین طبرستان از طرفی به دریا و از طرفی به کوهستان، در واقع می‌توانست زندان خوبی برای ساکنان آنجا باشد؛ زیرا به همان مقدار که برای بیگانگان نفوذ به آنجا سخت و حیثاً ناممکن بود، خروج و نفوذ به بیرون از آنجا هم به همان میزان سخت بود. سرزمین کم و محدود و بالتبع جمعیت کم طبرستان هیچ وقت امکان ایجاد یک حکومت مستقل و قدرتمند را در این سرزمین فراهم نیاورده است. علویان نیز تا زمانی که به عنوان پناهنده، در این سرزمین زندگی می‌کردند، مشکلی نداشتند و برای آنها جایی امن بود؛ ولی زمانی که حکومت تشکیل دادند، چاره‌ای جز توجه به بیرون نداشتند. بنابراین، برای توسعه و گسترش سرزمین، چاره‌ای جز جنگ و درگیری با مناطق همجوار نداشتند؛ از طرفی، محصور شدن در این سرزمین، خطری جدی برای آنها محسوب می‌شد؛ زیرا امکان محاصره شدن و از بین رفتن، هر آینه وجود داشت، به‌خصوص با دشمنان زیادی که در کمین آنها بود و این خود یکی از مشکلات جدی علویان بود که برای رفع آن چاره‌ای جز جنگ نداشتند. در مجموع، این امر سبب احساس ترس و خطر از جانب دشمنان و مخالفان حکومت زیدیان می‌شد و آنها را به دشمنی تحریک و به اقدام برای رفع این خطر وادار می‌کرد.

تقیه

در مذهب شیعه، مفهوم معقول و خردمندانه‌ای وجود دارد که هم قرآن آن را تأیید می‌کند (غافر: ۲۸). و هم خرد، و آن مفهوم «تقیه» است. تقیه عبارت است از: تاکتیک معقول به کار بردن در مبارزه برای حفظ بهتر و بیشتر نیروها و امکانات. تقیه نوعی سپر به کار بردن در مبارزه است. تقیه سپر خداوند در روی زمین است. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۵۵۸). وظیفه یک فرد مبارز در مبارزه، تنها این نیست که حریف را بکوبد؛ خود نگهداری تا حد امکان نیز وظیفه مبارز است. تقیه یعنی بیشتر زدن و کمتر خوردن).

مطهری، بی تا، ج ۱، ص ۵۷۸) تقیه موجب عزت است. (برقی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۲۵۷). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «نگران دین خود باشید و آن را با تقیه پوشیده نگه دارید؛ زیرا کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد. شما میان مردم مانند زبوران عسل میان پرندگان هستید. اگر پرندگان بدانند که درون زبور عسل چیست، همه آنها را می خورند و چیزی باقی نمی گذارند.» (همان)

اصولاً زیدیان ادعا دارند که تقیه را قبول ندارند و علی القاعده آن را با سایر عقاید خود در تضاد می دانند. آنها نه تنها از این نعمت و آموزه الهی برای حفظ و نگهداری خود بهره نبردند، بلکه امامیه را در این باب مورد انتقاد شدید و حتی اهانت و استهزا قرار می دهند و تقیه را نتیجه ناتوانی علمی و دروغگویی امامان شیعه در پاسخگویی به سؤالات پیروان خود می دانند؛ زیرا آنها به سؤالات شیعیان پاسخ می دادند و آن را فراموش می کردند که چه گفته اند؛ ولی شیعیان آنها را یادداشت می کردند و بار دیگر که می پرسیدند، با جواب دیگری مواجه می شدند و وقتی از علت تفاوت جواب ها به یک سؤال در یک موضوع پرسیده می شد، در مانده می شدند؛ از این رو، تقیه را برای توجیه تناقضات در گفتار خود اختراع کرده اند. (نشار، علی سامی، ۱۹۷۷م، ج ۲، ص ۱۵۳). قاسم رسی در کتاب «الرد علی الروافض» استدلال مفصل و شدیدی علیه رافضه آورده است. می توان این دلایل را به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. بعضی از امامان مثل علی (علیه السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) قوانین تقیه عمل نکرده اند؛
 ۲. خدا مردم را به عدم همبستگی با دشمنان خدا و نهرا سیدن از افراد شرور فراخواند؛
 ۳. خداوند مردم را ملزم می کند که راه راست و نشانه هایی را که او آشکار کرده است کتمان نکنند؛
 ۴. امامی که در خفا است نمی تواند به عنوان هادی به مردم خدمت کند؛
 ۵. محمد (ص) آشکارا به نفع جامعه اش عمل می کرد. (الرسی، قاسم، صص ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۰۹)
- اما در این مسئله نیز با توجه به مشکلاتی که ترک تقیه برای آنها بوجود آورده بود تقیه را بپذیرند. بنابر این؛ دچار اختلاف شدند و یکی از موضوعات مورد اختلاف میان آنها،

همین موضوع تقیه شد و برخلاف اصل اولیه زیدیه مبنی بر عدم جواز تقیه، در جاهایی تقیه کردند و بنا بر ادعای زیدیان، اولین کسی که تقیه کرد، خود زید بود؛ زیرا در جواب اشکال به او که چرا خلفا را ستوده است، می‌گویند بنا بر مصالحی از جمله جمع نمودن هواداران خود، عقیده واقعی خویش را بیان ننموده و تقیه کرده است. اگر گفته شود که زید در این مسئله (تأیید خلفا) و همراهی و سکوت در زمان حکام بنی امیه تقیه کرده است. (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۳). این خود تناقض دیگری در اعتقادات زید و زیدیان است؛ زیرا زیدیان به جد مخالف تقیه هستند.

به علاوه، زید و زیدیه شرط امامت را دعوت به خود می‌دانند و این با تقیه سازگاری ندارد. «امام زید، شرط استحقاق امامت را از اهل بیت (علیهم السلام) بودن، خروج و دعوت به خود می‌دانست و بر این اساس، تقیه را رد می‌کرد.» (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۱).

در رساله «الوداع» از امام ناصر لدین الله احمدین هادی، امامان به چهار دسته تقسیم شده‌اند:

۱. امام الحلال والحرام، ۲. امام المعروف الدار، ۳. امام المجاب الدعوه، ۴. أئمة الحق و عدم الخیره.

از نظر ایشان، امام الحلال والحرام امامی است که در حکومت جائران به سر می‌برد و یار و یاور و قدرت قیام ندارد؛ خود را می‌پوشاند و تقیه می‌کند تا با دست خود، خویشتن را به هلاکت نیفکند. (الامام الناصر لدین الله، بی تا، ص ۱۷).

بنابراین، در بحث تقیه نیز این تعارض در گفتار و عمل زیدیه وجود دارد. «اختلاف زیدیان در تقیه، بدان که قومی از ایشان گویند: تقیه نه در قول روا باشد و نه در عمل و قومی گویند: تقیه در قول و عمل روا باشد مادام که به اتلاف نفس نینجامد. دیگر خلاف کردند، قومی گفتند: تقیه امام را روا نبود و غیر امام را روا بود و قومی گویند: نه امام را روا بود و نه غیر امام را البته.» (حسنی رازی، ۱۳۶۴ء، ص ۱۸۷).

ناصر کبیر هم به تقیه معتقد بوده است. ناصر در کتاب «البساط» در تفسیر روایتی از قول رسول خدا (ص) مطلبی را بیان نموده و برای تأیید نظر خود به روایتی از امام

صادق(علیه السلام) در باب تقیه استناد کرده است؛ روایت این است: «اگر شخصی تمام شب هایش را به عبادت و تمام روزهایش را روزه بگیرد و تمام مالش را قطعه قطعه و در راه خدا انفاق کند و عمرش را بین رکن و مقام عبادت نماید و در نهایت در آنجا مظلومانه کشته شود، ذره‌ای از اعمالش نزد خدا بالا نرود، مگر آنکه محبت اولیای خدا را اظهار نماید و برای خدا با دشمنان خدا دشمنی کند.»

ناصر در تبیین فقره پایانی روایت می‌گوید: «اظهار کند یعنی معتقد باشد و برای کسانی که ممکن باشد آن را بیان کند». آن‌گاه در تأیید توضیح خویش، این حدیث را از قول امام صادق(علیه السلام) نقل کرده است: «...تقیه دین من و پدران من است و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند.» معنی سخن ناصر این است: کسی که نمی‌تواند دین و اعتقاد خود را اظهار نماید، می‌تواند تقیه کند. از صراحت سخن ناصر کبیر پیداست که به تقیه اعتقاد دارد؛ بنابراین، آنها فی الجمله تقیه در امامان را جایز می‌دانند. پس این تناقض و نقص در اصل کلام زیدیه وجود دارد. در جای خود، در مورد تقیه و نقش و کاربرد آن به عنوان یک حفاظ و سپر در مسائل مختلف اعتقادی و سیاسی از دیدگاه امامیه مطرح شده است. زیدیه از این آموزه مهم و مؤثر استفاده نکردند و زمینه زوال خویش را فراهم آوردند.

اختلاف در مواضع فکری و اعتقادی زیدیه که به برخی از آنها اشاره شد، آنها را به فرقه‌های مختلفی تقسیم کرد. زیدیه از همان ابتدا گرفتار پراکندگی فکری و چنددستگی شدند و گاه این اختلاف تا حد تکفیر یکدیگر پیش می‌رفت. میان زیدیان طبرستان نیز این تفرقه و جدایی، هم از نظر فکری و دینی و هم از نظر سیاسی، تداوم پیدا کرد و به حدی این اختلافات شدید بود که یکدیگر را تکفیر می‌کردند: «اهالی دیلم معتقد بودند که هر کس با آراء و فتاوی‌ای امام قاسم الرسی (بن ابراهیم طباطبا) بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن علی بن ابی طالب) مخالفت کند، گمراه است و هر حرفی مخالف حرف او باشد، گمراهی است. اهالی گیلان نیز همین حرف را درباره امام ناصر کبیر می‌گفتند و در این موضوع برخی، برخی دیگر را تفسیق، بلکه گاهی تکفیر می‌کردند.» (مادلونگ، ۱۹۸۷م، ص ۲۵۷). ابن الداعی (ابو عبدالله المهدی لدین الله) تلاش کرد این اختلاف را از بین ببرد؛ ولی به طور کامل موفق نشد؛ زیرا این دو گروه فکری با دیدگاه‌های قوم گرایانه و میهن پرستانه

آمیخته شد و کم‌وبیش سبب شدت درگیری و اختلافات سیاسی جامعه زیدی در این منطقه می‌گردید؛ زیرا دیلمیان گرایش قاسمی و گیلانی‌ها بیشتر به مکتب ناصر گرایش داشتند.

در این وضعیت، تشیع امامی که در اصل اعتقادات بازیدیان یکی بودند و با آنان اشتراکات زیادی داشتند، به عنوان رقیب و رفیق در کنار زیدیان بودند و آنها را می‌راندند و می‌خواندند و می‌پذیرفتند.

خروج رهبران زیدی از اصول و اخلاق اسلامی، یکی دیگر از علل زوال زیدیه در طبرستان بود. (آملی، ۱۳۴۸ش، ص ۱۱۷ و ۱۱۶؛ مرعشی، ۱۳۴۵ش، ص ۱۵۵؛ مادلونگ، ۱۹۸۷م، ص ۱۵)

نتیجه گیری

مذهب زیدی که با ورود سادات زیدی بخصوص یحیی بن عبد الله (حدود ۱۷۵ق) و تشکیل حکومت (۲۵۰ق) در طبرستان شکل گرفت به عللی در این منطقه از بین رفت. و به مذهب امامی گرویدند. در بررسی این پدیده، مهمترین دلیل تعارض و ناهماهنگی اعتقادات زیدیه از جمله موضوع امامت است.

در مذهب شیعه از جمله زیدیه امامت رکن مهی است. اختلاف بر سر این موضوع سبب جدایی آنها از شیعه شد.

رد شرط عصمت و انتصاب در امام و قبول امامت مفضول آنها را به پذیرش نظریه مکتب خلفا در موضوع امامت کشاند. چیزی که برای مبارزه با آن قیام کرده بودند.

پذیرش وجود دو امام در یک زمان و نیز موروثی نمودن امامت سبب اختلاف بین رهبران زیدیه و تضعیف آنها شد.

به بهانه امر به معروف و نهی از منکر تقیه را کنار گذاشته و جهاد دائم را پیش رو گرفتند که خود مشکلات زیادی را برای آنها به وجود آورده از نظر اعتقادی به اعتزال و در فقه به مکتب خلفا نزدیک شدند.

مجموع این امور سبب شد تا زیدیه ناتوان از بقاء شود و به مرور به دامن تشیع امامی باز گردند. وجود علماء، سادات و مردم امامی مذهب در کنار آنها ضمن مبارزه و مخالفت با اندیشه زیدی، زمینه را برای تمایل و گرایش زیدیان به امامیه فراهم می آوردند. وجود اشتراکات در اساس و بنیاد مذهب، مذهب امامیه را به عنوان یک مذهب رقیب و در عین حال رفیق و جایگزین پیش روی زیدیان قرار داده بود و این امر، موضوع تغییر مذهب را برای آنها تسهیل می نمود.

به همین دلیل زیدیه در همه جا از جمله افریقا، عراق و ایران از بین رفتند. علت بقای آنها در یمن، محصور بودن سرزمین و در نتیجه انزوا و دوری آنها از مردم و سایر فرق فکری بوده است.

می توان گفت؛ مثل زیدیان مثل فرزندی بود که به دلیل ناراحتی، از خانواده قهر نموده و پس از رفع ناراحتی و فهمیدن حقیقت به دامن خانواده برگشته است.

فهرست منابع

- ۱- آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، ستوده، منوچهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵ م.
- ۳- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (بهاءالدین)، تاریخ طبرستان، عباس اقبال، به اهتمام: محمد رضائی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰، بازنویسی و پخش، توسط سایت تبرستان، ۱۳۸۶ ش.
- ۴- ابن حیون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، حسینی جلالی، محمد حسین، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۵- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابي طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ۴ جلد، علامه - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ق.
- ۶- ابن کثیر، أبو الفداء، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
- ۷- ابن عنبه، احمد بن علی، آل بحر العلوم، محمد صادق، عمده الطالب فی انساب آل ابي طالب، بی جا، بی نا، بی تا.
- ۸- اشعری، ابوالحسن، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، فرانس شتاينر، آلمان، ویسبادن، ۱۴۰۰ ق.
- ۹- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، مشکور، محمد جواد، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش.
- ۱۰- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، صقر، احمد، مقاتل الطالبیین، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۱- اعتصامی، عبدالمجید، زید بن علی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵ ش.
- ۱۲- الامام الناصر، البساط، عبدالکریم احمد جدیان، صعده، مکتبه التراث الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.

- ۱۳- الامام الناصر لدين الله، احمد بن الهادي، *الوداع* (رساله الي اهل طبرستان)، جمال الشامي، بي نا، بي جا، بي تا.
- ۱۴- الهي زاده، محمد حسن، جنبش حسنيان، قم، شيعه شناسي، ۱۳۸۵ ش.
- ۱۵- براقى، حسين، *تاريخ الكوفة*، دار الأضواء، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۶- برقى، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، محدث، جلال الدين، دارالكتب الإسلامية، قم، ۱۳۷۱ ق.
- ۱۷- بغدادى، عبدالقاهر، *الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية منهم*، دارالجيل، دارالآفاق، بيروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۸- جعفریان، رسول، *تاريخ تشيع در ايران از آغاز تا طلوع دولت صفويه*، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰ ش.
- ۱۹- حسنى رازى، سيد مرتضى بن داعى، *تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام*، اساطير، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۰- حلي، حسن بن علي بن داود، *الرجال*، بحر العلوم، محمدصادق، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۱- رجاى، مهدي، *الكواكب المشرقة في أنساب و تاريخ و تراجم الأسرة العلوية الزاهرة*، كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره)، ايران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۲۲ ق.
- ۲۲- رحمتي، محمد كاظم، «ميراث مكتوب زيديان ايران و انتقال آن به يمن» *تاريخ ايران*، دوره ۳، ش ۱، ۱۳۸۸ ش.
- ۲۳- زيد بن علي بن الحسين، مسند الامام زيد، منشورات دار مكتبة الحياة. بيروت. لبنان
- ۲۴- سبحاني، جعفر، *بحوث في الملل و النحل*، مؤسسة النشر الإسلامي، مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام)، قم، بي تا.
- ۲۵- سلطاني، مصطفى، *تاريخ و عقائد زيديه*، نشر اديان، قم، ۱۳۹۰ ش.
- ۲۶- تعامل تاريخى و فکرى_فرهنگى معتزله و زیدیه، سلطانی، مصطفى، تاريخ پژوهان، ۱۳۸۶، ش ۱۱)

- ۲۷- شوشتری، نورالله، *مجالس المؤمنین*، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ش.
- ۲۸- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، *الملل و النحل*، محمد بدران، الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۴ش.
- ۲۹- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، *دار الکتب الإسلامیه قم*، ۱۳۹۵ق.
- ۳۰- صدوق، محمدبن علی، *کمال الدین و تمام النعمه*، پهلوان، منصور، قم، دارالحديث، ۱۳۸۰ش.
- ۳۱- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، *تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، ط الثانية، ۱۹۶۷م.
- ۳۲- کریمیان، حسین، *سیره و قیام زیدبن علی*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۹ش.
- ۳۳- کشی، محمدبن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، طوسی، محمدبن حسن، میرداماد، محمدباقر بن محمد، رجایی، مهدی، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۴ق.
- ۳۴- کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
- ۳۵- -----، *الکافی*، ۱۵جلد، دارالحديث، قم، چاپ: اول، ۱۴۲۹ق.
- ۳۶- مادلونگ، ویلفرد، *أخبار أئمة الزيدية في طبرستان و ديلمان و جيلان*، دارالنشر فرانز شتاينر، بیروت، ۱۹۸۷م.
- ۳۷- مادلونگ، «زیدیه»، منافیان، محمد، طلوع، ش ۱۵.
- ۳۸- مجلسی، محمد باقر، *بحالانوار*، مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ۳۹- مرعشی، ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تسبیحی، محمدحسین، مؤسسه مطبوعاتی شرق، تهران، ۱۳۴۵ش.
- ۴۰- مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، اسعد داغر، قم، دار الهجرة، چ دوم، ۱۴۰۹.
- ۴۱- مسکویه، *تجارب الأمم*، ابوالقاسم امامی، سروش، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۴۲- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲۷، بی نا، بی تا.

۴۳- ملطي، ابن عبدالرحمن، محمد زينهم، التنبيه و الرد علي أهل الأهواء و البدع، مكتبة مدبولي، قاهره، ۱۴۱۳ق.

۴۴- مفيد، محمد بن نعمان، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، كنگره شيخ مفيد، قم، ۱۴۱۳ق.

۴۵- مهجوري، اسماعيل، تاريخ مازندران، ساري، اثر، ۱۳۴۲ ش.

۴۶- موسوی نژاد، «آشنایی با زیدیه»، هفت آسمان، ش ۱۱، ۱۳۸۰ ش.

۴۷- ناجي، حسن، ثورة زيد بن علي، الدار العربية للموسوعات، بيروت، ۱۴۲۱ق.

۴۸- نشار، علي سامي، نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام، دارالمعارف، قاهر، ۱۹۷۷م.

۴۹- نوبختي، حسن بن موسي، فرق الشيعة، دارالأضواء، بيروت، ۱۴۰۴ق.

